



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۳/۱۲

نویسنده: ن . جلیل زاد

## دگرگونی نظم جهانی افول هژمونی و تولد نظمی پر آشوب

جهان معاصر در نقطه ای ایستاده است که تاریخ دانان و نظریه پردازان روابط بین الملل آن را «دوره انتقال قدرت» می نامند، لحظه ای تاریخی که در آن ستون های نظم کهنه ترک برداشته اند اما معماری نظم تازه هنوز استوار نشده است .

چنین لحظه هایی در تاریخ اندک اند اما سرنوشت سازند، دوره هایی که در آن نه قواعد پیشین کار آمدند و نه قواعد جدید هنوز مشروعیت و قدرت اجرایی یافته اند .

در چنین خلأیی، سیاست جهانی به میدان رقابتی خشن، بی رحم و گاه بی پروا بدل می شود، میدانی که در آن قدرت ها نقاب از چهره برمی دارند و منطق عربیان قدرت جایگزین شعارهای اخلاقی می شود .

نظم جهانی که پس از جنگ جهانی دوم زیر سایه هژمونی غربی شکل گرفت، امروز در برابر بحرانی ساختاری قرار گرفته است، بحرانی که نه صرفاً اقتصادی است، نه صرفاً نظامی و نه حتی صرفاً سیاسی، بلکه مجموعه ای از بحران های درهم تنیده مشروعیت، کارایی و قدرت است .

برای فهم این دگرگونی باید به حافظه تاریخی نظام بین الملل رجوع کرد .

تاریخ قدرت های کلان سرشار از چرخه های صعود و افول است، از امپراتوری های دریایی اروپا گرفته تا قدرت های صنعتی قرن نوزدهم و هژمونی آمریکایی در قرن بیستم .

هر بار که یک قدرت به اوج می رسد، گمان می کند نظم ایجادشده اش جاودانه است، اما تاریخ با بی رحمی نشان داده است که هیچ هژمونی ای ابدی نیست .

قدرت ها فرسوده می شوند، ساختارهای اقتصادی تغییر می کنند، تکنالوژی ها قواعد بازی را دگرگون می سازند و در نهایت بازیگران تازه ای وارد صحنه می شوند .

آنچه امروز شاهد آن هستیم، نه حادثه ای ناگهانی بلکه ادامه همان منطق تاریخی است .

فرسایش تدریجی یک نظم مسلط و ظهور تدریجی بازیگرانی که حاضر نیستند در حاشیه تاریخ باقی بمانند .

نظم غرب محوری که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت، دهه ها بر سه ستون اصلی استوار بود، برتری اقتصادی، برتری نظامی و مشروعیت ایدئولوژیک .

اما هر سه ستون اکنون دچار شکاف شده اند . اقتصاد جهانی دیگر انحصار چند قدرت صنعتی غربی نیست، مراکز تولید، سرمایه و تکنالوژی در حال پراکندگی اند .

در عرصه نظامی، انحصار قدرت سخت شکسته شده و تکنالوژی های نوین توازن سنتی قوا را به چلنج کشیده اند .

حتی در سطح ایدئولوژیک نیز روایت مسلط غربی از «نظم لیبرال» با تردیدهای عمیق مواجه شده است .

بحران های مالی، شکاف های اجتماعی، پوپولیسم سیاسی و ناتوانی در حل بسیاری از بحران های جهانی، تصویر هژمونی باثبات را به تصویری شکننده بدل کرده است .

در همین حال، قدرت هایی که زمانی در حاشیه نظام بین الملل قرار داشتند، اکنون با سرعتی خیره کننده در حال صعودند .

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکی په خیر و لولی

این صعود تنها به معنای افزایش تولید ناخالص داخلی یا گسترش توان نظامی نیست، بلکه به معنای تغییر در توزیع واقعی قدرت در سطح جهانی است.

اقتصادهای نوظهور، شبکه های تکنالوژی جدید، اتحادهای منطقه ای و ابتکارات نهادی تازه، همگی نشان می دهند که مرکز ثقل قدرت جهانی در حال جابه جایی است.

این بازیگران نوظهور نه تنها خواهان سهم بیشتری از قدرت اند، بلکه اساساً مشروعیت قواعدی را که بدون مشارکت آنان ساخته شده بود، زیر سؤال می برند.

در نتیجه، جهان شاهد تلاشی گسترده برای بازنویسی قواعد بازی است، تلاشی که از ایجاد نهادهای اقتصادی جدید تا شکل دهی به شبکه های همکاری تکنولوژی و امنیتی را در بر می گیرد.

این تغییرات به تدریج جهان را به سوی نظم چندقطبی سوق می دهد، نظمی که در آن قدرت میان چند مرکز اصلی توزیع می شود و هیچ بازیگری قادر نیست اراده خود را به تنهایی بر کل نظام تحمیل کند.

در نگاه نخست، چنین نظمی می تواند نویدبخش تعادل و تنوع باشد.

شکستن انحصار قدرت، فضای بیشتری برای عکس العمل بازیگران متوسط و حتی کوچک فراهم می کند و امکان مانور دیپلماتیک را افزایش می دهد.

اما این تصویر امیدوارکننده تنها بخشی از واقعیت است.

چندقطبی شدن جهان به همان اندازه که فرصت می آفریند، خطر نیز تولید می کند. هنگامی که قدرت در میان چند قطب توزیع می شود، رقابت میان آنها شدیدتر، اتحادها شکننده تر و احتمال سوءتفاهم های استراتژیک بیشتر می شود.

تاریخ نشان داده است که بسیاری از جنگ های بزرگ نه در دوره های ثبات هژمونیک، بلکه در همین دوره های انتقال قدرت رخ داده اند.

در چنین فضایی، رقابت میان قدرت ها دیگر به میدان های سنتی محدود نیست.

اگر در گذشته جنگ ها عمدتاً با توپ و تانک تعیین تکلیف می شدند، امروز میدان های رقابت به عرصه های پیچیده تر و چندلایه تری گسترش یافته است.

تکنالوژی های پیشرفته، اقتصاد دیجیتال، کنترل زنجیره های تأمین، دسترسی به منابع انرژی و حتی تسلط بر روایت های رسانه ای، همگی به ابزارهای تعیین کننده قدرت بدل شده اند. کشوری که بتواند در این عرصه ها برتری به دست آورد، نه تنها ثروت بلکه نفوذ سیاسی و امنیتی نیز کسب خواهد کرد.

به همین دلیل است که رقابت بر سر تکنالوژی هایی مانند هوش مصنوعی، نیمه رساناها و شبکه های ارتباطی به یکی از محورهای اصلی سیاست جهانی تبدیل شده است.

این رقابت، در واقع شکل تازه ای از جنگ سرد را رقم زده است، جنگی که در آن میدان نبرد اغلب نامرئی است اما پیامدهایش عمیق و تعیین کننده اند.

در پس این رقابت های که با تکنالوژی پیوند دارند، مسأله مهم تری نیز نهفته است، کنترل روایت آینده.

قدرت های کلان تنها برای منابع و بازارها نمی جنگند، آنها برای تعریف آینده جهان نیز رقابت می کنند.

هر قدرتی می کوشد روایت خود از نظم جهانی را به عنوان روایت مسلط تثبیت کند، روایتی که در آن ارزش ها، قواعد و منافعش به عنوان معیار جهانی پذیرفته شود.

از همین رو، نبرد بر سر رسانه ها، شبکه های اطلاعاتی و تولید دانش نیز به بخشی از رقابت ژئوپلیتیک تبدیل شده است.

در چنین جهانی، حقیقت اغلب قربانی رقابت قدرت ها می شود و افکار عمومی به میدان جنگ روایت ها بدل می گردد.

اما شاید خطرناک ترین خصوصیت این دوره، همان خلأ قدرتی است که میان افول نظم قدیم و شکل گیری نظم جدید ایجاد می شود.

در چنین خلأیی، قواعد روشن وجود ندارد، اعتماد میان قدرت ها کاهش می یابد و هر بازیگری بدترین سناریو را درباره رقیبان خود فرض می کند.

نتیجه چنین وضعیتی افزایش بی اعتمادی، مسابقه تسلیحاتی و گسترش بحران های منطقه ای است.

در چنین شرایطی حتی یک اشتباه محاسباتی کوچک می‌تواند زنجیره ای از عکس العمل‌ها را به راه اندازد که مهار آن از توان بازیگران خارج شود.

از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، این تحولات تنها به سطح دولت‌ها محدود نمی‌شود. دگرگونی نظم جهانی با تغییرات عمیق در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی همراه است.

جهانی شدن، انقلاب دیجیتال و جابه‌جایی مراکز تولید و دانش، شکل تازه‌ای از قدرت اجتماعی را پدید آورده است.

شبکه‌های فراملی، شرکت‌های تکنولوژی و بازیگران غیردولتی اکنون نقشی ایفا می‌کنند که در گذشته تنها در اختیار دولت‌ها بود.

به همین دلیل، سیاست جهانی بیش از هر زمان دیگری پیچیده و چندلایه شده است.

دیگر نمی‌توان جهان را صرفاً از دریچه رقابت دولت‌ها فهمید، بلکه باید شبکه‌ای گسترده از بازیگران، منافع و نیروهای اجتماعی را در نظر گرفت.

در چنین شرایطی، کشورهایی که می‌خواهند در این جهان پرآشوب بقا یابند، ناگزیرند ستراتیژی‌هایی هوشمندانه‌تر و انعطاف‌پذیرتر اتخاذ کنند.

اتکای صرف به یک قدرت بزرگ یا یک بلوک سیاسی، در جهانی که به سرعت در حال تغییر است، می‌تواند به دام خطرناکی تبدیل شود. سیاست خارجی چندلایه، اقتصاد مقاوم و سرمایه‌گذاری گسترده در دانش و فناوری، به پیش‌شرط‌های اساسی قدرت ملی تبدیل شده‌اند.

در جهانی که قواعد آن هر روز بازنویسی می‌شود، تنها کشورهایی می‌توانند جایگاه خود را حفظ کنند که توان سازگاری سریع با تغییرات را داشته باشند.

با این همه، پرسش اساسی همچنان بی‌پاسخ باقی مانده است، آیا این گذار تاریخی به نظمی متعادل‌تر منتهی خواهد شد، یا جهان را به سوی چرخه‌ای تازه از بحران‌ها و درگیری‌ها خواهد کشاند؟

پاسخ این پرسش تا حد زیادی به رفتار قدرت‌های کلان بستگی دارد.

اگر رقابت آنان به‌طور کامل از کنترل خارج شود، جهان ممکن است وارد دوره‌ای طولانی از بی‌ثباتی شود.

اما اگر این رقابت با نوعی عقلانیت استراتژیک و سازوکارهای همکاری مهار شود، شاید امکان شکل‌گیری نظمی تازه و متوازن‌تر فراهم گردد.

آنچه مسلم است این است که جهان وارد فصلی تازه از تاریخ خود شده است، فصلی که در آن افسانه‌های جاودانه فرو ریخته و واقعیت بی‌پرده سیاست جهانی دوباره آشکار شده است.

در این فصل جدید، قدرت‌ها نه تنها برای تسلط بر حال، بلکه برای شکل دادن به آینده جهان می‌جنگند.

سرنوشت این نبرد هنوز نوشته نشده است، اما یک حقیقت روشن است، عصر نظم باثبات گذشته به پایان رسیده و جهان اکنون در میانه طوفانی ایستاده است که نتیجه آن سرنوشت قرن بیست و یکم را رقم خواهد زد.

### آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد